

گزارش ادبی هفته

مثل بازی ایران استرالیا

◄ مرضیه رسولی

یکی این سر دنیا یعنی در همین ایران عزیزمان نشسته بوده پشت میز آشپزخانه، منتظر که چای تو قوری دم بکشد، برای خودش چای بریزد و با مربای بهارنارنج بخورد. گفته حالا که نشستام منتظر، کتابم را بیاورم همین‌جا بخوانم. چه می‌خوانده؟ سور بز نوشته ماریو ورا گاس یوسا ترجمه عبدالله کوثری. پنجره باز بوده، نسیم پرده چهارخانه سفید و قرمز را تکان می‌دادم، کولر را تازه خاموش کرده بوده چون در فصلی به سر می‌بریم که کولر روشن می‌کنیم سرد می‌شود، کولر خاموش می‌کنیم گرم می‌شود. در همین هنگام رادیو هم روشن بوده و اخبار اعلام کرده یوسا برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۱۰ شد. خبر کوتاه و تکان‌دهنده بود. از این رو که به معجزه شبیه بود. چون خیلی نادر است که شما یک کتابی را بخوانی و نویسنده همان کتاب یکدفعه برنده جایزه‌ای شود. شاید یک بار در زندگی شما این اتفاق بیفتد و این خودش یعنی معجزه. یعنی شما یک آدم خاص و برگزیده هستیید. حالا دیگر باید هر کسی را دیدید برایش تعریف کنید که همزمان که داشتید یوسا می‌خواندید نویسنده هم جایزه نوبل گرفت. بعد نظرسنجی می‌کنید از آشنایان که دوست دارند چه کسی سال بعد نوبل بگیرد که همان موقع کتابی از او را دست بگیرید. بعد آن وقت بعضی‌ها فکر می‌کنند آکادمی نوبل تعیین‌کننده است. نخیر جانم.

مثل بازی ایران و استرالیا یک عده بعد از اینکه فهمیدند یوسا نوبل گرفته همان‌قدر شادی و پایکوبی کردند. در همین ایران عزیزمان. گفتند نویسنده محبوب‌مان نوبل گرفته خوشحالیم. مگر بازی فوتبال است که تیم‌مان برنده شود و خوشحال شویم؟ توی ادبیات که نمی‌شود یک نفر را دوست داشت و بقیه رقیبش باشند. اگر بخواهیم عدالت رعایت شود باید همان‌قدر که برای نوبل گرفتن کسی شادی می‌کنیم برای نوبل نگرفتن آن دیگری عزاداری کنیم. بعد مگر اقا یوسا منتظر نوبل بود یا اعتبارش را از نوبل می‌گرفت که خوشحال شویم؟ خوب شد عبدالله کوثری کتاب‌های مهم یوسا را ترجمه کرد و بعد او نوبل گرفت. شناس آورديم. شاید هم این خیلی برنامه‌ریزی‌شده باشد. یعنی نوبل و یوسا و کوثری دست به دست هم داده باشند تا ما کتاب‌های او را با ترجمه‌های عیولانه و بد نخوانیم. وگرنه فردا که می‌رفتید کتابفروشی‌ها می‌دیدید به واسطه یوسا ده‌ها مترجم جدید وارد بازار شده‌اند.

البته آن دسته از کسانی که نوبل یکی از معیارهایشان برای انتخاب کتاب و خواندن آن است، امسال کار سختی پیش رو دارند. می‌روند کتابفروشی می‌گویند از یوسا چه کتابی دارید؟ بعد کتابفروش سور بز را برایشان می‌آورد۲۳صفحه، گشت و گو در کاندال را می‌آورد۴۰۴صفحه، طرف می‌گرخ. نوبل امسال اصلا به نفع فقرا کار نکرد. هر کدام از این کتاب‌ها زیر هفت هزار تومان نیستند. نوبل تازه یادش افتاده به یوسا جایزه بدهد. ۱۰ سال پیش کجا بودی سرکار نوبل؟

عبدالله کوثری مترجم بیشتر آثار یوسا در ایران به خبرگزاری مهر گفته: «بعد از چندین دوره که جایزه ادبی نوبل به کسانی داده شد که اصلا در حد برندگان دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰این جایزه نبودند، به نظر من اعطای آن به یوسا باعث اعتبار دوباره جایزه نوبل شد نه اعتبار آقای یوسا. از وقتی یوسا را شناختم، همیشه می‌پرسیدم چرا نوبل را به او نمی‌دهند؟»

کوثری گفته: «من هر کتابی از برندگان ۱۰ سال اخیر نوبل خواندم، حیرت کرده‌ام که چطور این جایزه را به آنها داده‌اند؟! در حالی

که خوانندگان ایرانی از ۲۰ سال پیش یوسا را می‌شناسند اما این حضرات را تا پیش از اینکه جایزه نوبل ببرند، چه کسی می‌شناخت؟! این نشان می‌دهد که آنها کار بزرگی نکرده‌اند والا مترجمان ما حتماً س‌راغ آنها می‌رفتند... جایزه ادبی نوبل به یوسا در سال جاری نه‌تنها حق او بود بلکه معتقدم باید ۲۰ سال پیش این جایزه را به او می‌دادند.»

او درباره میزان تاثیرپذیری آکادمی نوبل از تفکرات لیبرال یوسا در انتخاب او به عنوان برنده امسال این جایزه گفت: «اگر آنها (اعضای کمیته داوری نوبل) بخواهند بر اساس لیبرال و حتی راست بودن یک نویسنده به او جایزه بدهند، تعداد این دست نویسندگان آنقدر زیاد است که انتخاب مشکل می‌شود. ضمن اینکه الان دیگر دهه ۵۰ نیست که هر روشنفکری قسم خورده باشد که چپ باشد. آن یک حال و هوایی بود که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰بخش زیادی از عالم از امریکای لاتین گرفته تا جهان اسلام را دربر گرفته بود و فکر می‌کردند اگر چپ نباشند، روشنفکر نیستند. خوشبختانه امروز این گونه نیست. کسانی که یوسا را می‌شناسند، این قبیل مسائل پیرامون او را وارد حیطه ادبیات نمی‌کنند. البته من نمی‌گویم این تفکرات روی کار یوسا تاثیر نگذاشته است بلکه حتی چند کار او مشخصاً ضدچپ است از جمله «مرگ در آند» یا «زندگی واقعی آخاندرو مایتا»»

وارگاس یوسا در سال ۱۹۹۰ نامزد ریاست‌جمهوری پرو شد، اما در انتخابات شکست خورد. او در سال ۱۹۹۳ به تابعیت اسپانیا درآمد. یوسای ۷۴ساله در دهه‌های گذشته به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و ماجراجوترین نویسندگان جهان مطرح بوده و ترکیبی پیش‌بینی‌ناپذیر از ادبیات وجدان اجتماعی را در زندگی و کارهایش ارائه کرده است.

او که مثل برندگان اخیر نوبل از جمله هرتا مولر و دوریس لسینگ، در مقطعی از زندگی‌اش از جناح چپ سیاست حمایت کرده است، در سال‌های اخیر به منتقد رهبران سابق این جناح مثل فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا و برخی از روسای جمهور کشورهای لاتین بدل شده است.

او که چند دهه با مارکز قطع رابطه کرده بود، اخیراً با او آشتی کرد. او یک بار هم با نامیدن تنها حزبی که مکزیک آن زمان داشت با عنوان «دیکتاتوری کامل» موجب رنجش دوستش «کتایو باز» شاعر مشهور مکزیکی و برنده جایزه ادبی نوبل شده بود.

یوسا که هنوز اهل مجادله‌های سیاسی است، اخیراً با حمایت خود موجب ساخت موزه‌ای به



یوسا در سال ۱۹۸۰ در اسپانیا را از کارگران مجبور می‌کند.

یاد نزدیک به ۷۰هزار مردم سرزمینش شد که در فاصله‌سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ در جنگ با شورشیان راه درخشان کشته شدند. وقتی دولت رئیس جمهور آلن گارسیا با دریافت کمکی ۲/۲ میلیون دلاری از دولت آلمان روبه رو شد، یوسا دولت را به نداشتن مدارای ریشه‌دار و فقدان فرهنگ متهم کرد.

او که هنوز سفرهای زیادی برای ایراد سخنرانی انجام می‌دهد و در دانشگاه‌های امریکا، امریکای جنوبی و اروپا درس می‌دهد و سخنرانی می‌کند، این ترم را در دانشگاه پرینستون نیوجرسی تدریس می‌کند. دیگر مدرس این دانشگاه «تونی موریسون» است.

نوسترداموس ایرانی
بالاخره بعد از چند سال، پیش‌بینی‌های محسن پرویز هم درست از آب درآمد. حالا نمی‌شد همان سالی که پرویز پیش‌بینی کرده بود به یوسا نوبل بدهند؟ حتماً باید او از وزارت ارشاد می‌رفت تا حرفش به کرسی می‌نشست؟ این نشان‌دهنده خیلی چیزهاست. نشان می‌دهد نوبل هم مرزبندی‌هایی دارد. محسن پرویز معاون فرهنگی سابق ارشاد دو سال پیش از سیاست‌های امریکادوستانه یوسا در کتاب سور بز انتقاد کرده و گفته بود: «در این کتاب امریکایی‌ها به عنوان نیروهای نجات‌بخش معرفی شده‌اند و شخصیت خانم رمان جا به جا از دموکراسی امریکایی تعریف می‌کند و حتی این تعریف از زبان جایگزین‌های دیکتاتورهای سابق نیز مطرح می‌شود. این با اصول اولیه سیاست هم سازگار نیست و چطور امریکایی‌ها بدون توجه به ملت خود مدام نیروهای نجات‌بخش برای ملت‌های دیگر هستند؟»

معاون فرهنگی وزیر ارشاد بیان داشت این نوید را به شما می‌دهم که قطعاً این آقا جزء کاندیداهای نوبل ادبی خواهد بود و در سال‌های بعد شاهد آن خواهیم بود که کسانی که دنبال این جوایز هستند باید خوش‌حمتی‌هایی هم بکنند. قبل از اعلام نوبل محسن پرویز در آخرین جلسه هیات موسس انجمن قلم ایران در بعدازظهر دوشنبه (۱۱مهر) به عنوان رئیس هیات موسس این انجمن انتخاب شد.
«شاخ» منتشر نمی‌شود
«شاخ» دومین مجموعه داستان به هم‌پیوسته پیمان هوشمندزاده بعد از اینکه چاپ دومش هم تمام شد، لغو مجوز شد.

داستان درباره دو سربازی است که روزهایشان به بطالت می‌گذرد و کاری ندارند جز فکر و خیال و بعد از چندی بازی با یک جفت مرغ و خروس. هوشمندزاده در این داستان از طنز و زبان پر از کنایه خاص خودش استفاده کرده و تصویر متفاوتی از نحوه گذران «مردم باآبرو گرسنه» هستند، هیچ جایزای را نخواهد پذیرفت.

به گزارش ایلنا، صالحی گفته «مردم باآبرو گرسنه‌اند. با سیلی رخسار سرخ می‌کنند. جاذبه‌ها را بگذاردید برای بعد. عزت مردم در اولویت است.» مراسم عطای جایزه شعر نیما به مجموعه «انیس آخر همین هفته می‌آید» سیدعلی صالحی هفته اول مهرماه در تهران برگزار شد. «سلامت جامعه فرهنگی برای امثال من یک اصل خلل‌ناپذیر است. به شدت نگران از کف رفتن این سلامت هستم. می‌ترسم فشارهای مضاعف اقتصادی، فقر و تهیدستی عالی‌ترین میراث این مردم یعنی فرهنگ و معرفت ملی را نابود کند. گاهی نشانه‌هایی می‌بینم که تنم می‌آزرد.»

بعد برگزارکنندگان جایزه به جای صالحی، غلامرضا بروسان را به عنوان برگزیده معرفی کردند. هیات داوران این جایزه شامل پروین سلاجقه، رویا فتی، علی باباجاهی، علیشه مولوی

سال پنجم ■ شماره ۱۰۸۲ ■ یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۸۹
ادبیات



و شمس آقاجانی در ابتدا مجموعه شعر «انیس آخر همین هفته می‌آید» سیدعلی صالحی را به عنوان کتاب برتر این جایزه انتخاب کرده بودند. اما اعلام شد، از آنجا که این شاعر هیچ جایزه ادبی را نمی‌پذیرد، غلامرضا بروسان با پنج امتیاز مجوز انتشار این کتاب را از نشر چشمه پس گرفته است.

دکتر هشتم
نمایشگاه فرانکفورت برپاست. طبق معمول مسوولان محترم تمام و کمال حاضر شده‌اند. محمد الهیپاری فومنی مدیرکل اداره کتاب ارشاد در این نمایشگاه به خود عنوان دکتر داده است.
مسوولان نمایشگاه کتاب فرانکفورت فرمی برای شرکت‌کنندگانی که غرفه دارند می‌فرستند تا آنها مشخصات خود را بنویسند و بعد همین مشخصات را روی سایت نمایشگاه می‌گذارند.

باز هم ایران در این نمایشگاه عقب ماند و بزرگ‌ترین‌ها به اسم یک کشور دیگر رقم خورد. در حالی که خیلی حیف است. ما باید اولین باشیم همه جا و بزرگ‌ترین‌ها را تولید کنیم.

در کنار بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت در معرض دید عموم قرار گرفتند، بزرگ‌ترین کتاب جهان که اطلسی دو در سه متر است نیز به نمایش درآمده است.
این اطلس جغرافیایی را انتشارات «گوردون چیرز» استرالیا در ۱۲۸ صفحه منتشر کرده و ناشر آن با غرور اعلام می‌کند که پس از این کتاب رکورد بزرگ‌ترین کتاب منتشرشده در جهان متعلق به «اطلس کلنک» متعلق به سال ۱۶۶۰ است که حدود ۳۰ سانتیمتر از این کتاب کوچک‌تر است.

این کتاب انقدر بزرگ است که برای قرار دادن آن در حالتی که بتواند در معرض قرار بگیرد سه ساعت زمان صرف شد. چاپ این کتاب یک ماه به طول انجامیده و تنها ۳۱ نسخه از آن منتشر شده و تاکنون دو نسخه از آن به موزه امارات فروخته شده است. این ناشر اطمینان داد که کس دیگری نمی‌تواند چنین اثری تولید کند و گفت: فکر می‌کنم کسی به اندازه ما دیوانه نباشد که دست به چنین کاری بزند.
این کتاب عظیم شامل نقشه‌های پنج قاره و بیش از ۱۰۰ تصویر است.

صالحی جایزه را رد کرد
برندگان جایزه شعر نیما که جایزه‌ای دولتی است مشخص شدند و یکی از برگزیدگان سیدعلی صالحی بود. سیدعلی صالحی جایزه داوران شعر نیما را نپذیرفت و اعلام کرد در شرایطی که «مردم باآبرو گرسنه» هستند، هیچ جایزای را نخواهد پذیرفت.

به گزارش ایلنا، صالحی گفته «مردم باآبرو گرسنه‌اند. با سیلی رخسار سرخ می‌کنند. جاذبه‌ها را بگذاردید برای بعد. عزت مردم در اولویت است.» مراسم عطای جایزه شعر نیما به مجموعه «انیس آخر همین هفته می‌آید» سیدعلی صالحی هفته اول مهرماه در تهران برگزار شد. «سلامت جامعه فرهنگی برای امثال من یک اصل خلل‌ناپذیر است. به شدت نگران از کف رفتن این سلامت هستم. می‌ترسم فشارهای مضاعف اقتصادی، فقر و تهیدستی عالی‌ترین میراث این مردم یعنی فرهنگ و معرفت ملی را نابود کند. گاهی نشانه‌هایی می‌بینم که تنم می‌آزرد.»

چندی پیش، دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی آخرین آمار سرانه جمعیم مطالعه غیردرسی ایرانیان شامل کتاب، فضای مجازی، روزنامه و نشریات را در گذشته ۷۶/۰۲ دقیقه در روز اعلام کرد. از این سرانه، ۳۰/۰۹ دقیقه به کتاب کاغذی و فضای مجازی، ۶ دقیقه و ۲۹ ثانیه به خواندن نشریات و ۳۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه نیز به مطالعه روزنامه اختصاص دارد. پرویز گفته بود سرانه مطالعه ۱۸ دقیقه است. تکلیف‌مان حالاحالاها روشن نمی‌شود.

کتابفروش
آلهه خسروی

آن دستخط کمرنگ

بعضی وقت‌ها پشت در شیشه‌ای کتابفروشی می‌ایستم و با خودم فکر می‌کنم ۱۰ سال دیگر این خیابان چه شکلی خواهد بود. چه آدم‌هایی از آن رد خواهند شد و آن موقع من با آنها چه رویای مشترکی خواهم داشت. خیابان‌ها چیز عجیبی‌اند. حتی بعضی وقت‌ها می‌توانند به شناسنامه ذهنی‌ات ضمیمه شوند. می‌شود که هویت درونی آدم را شکل بدهند. مثلاً همین میدان انقلاب. با مغازه‌های ارزان‌فروشی، سینماهای تقریباً سوت و کور و آفتاب مستقیمی که تقریباً فرقی نمی‌کند در کدام ماه سال روی سرت بتابد. یا خیابان کریمخان. با آن پلی که وقتی از رویش رد می‌شوی، می‌توانی با یک نیم‌نگاه جنوب و شمال تهران را دید بزنی. به خاطر همین است که آدم وقتی از این مملکت می‌گذارد و می‌رود جدای از آدم‌ها و خاطرات، خاطره نوستالژیک شهری را جا می‌گذارد که دیگر در هیچ کجا خلق نمی‌شوند. این هم بخشی از چیزی است لابد که مفهوم وطن را در ذهن آدم شکل می‌دهد. می‌ایستم پشت در شیشه‌ای کتابفروشی و از خودم می‌پرسم که آیا می‌شود زمانی، چند سال بعد، این کتابفروشی علاوه بر ما، برای دیگران هم نوستالژیک باشد؟ می‌شود که آدم‌ها با آمدن اسم کتابفروشی ما، یا رد شدن از خیابانی که کتابفروشی در آن است، به یاد خاطرات گذشته بیفتند؟ یا یک غروب پاییزی که با کسی به این کتابفروشی سر زدند یا کتابی خریدند؟ فقط این نیست. کتاب‌ها می‌توانند همین جوری نوستالژیک باشند. نه لزوماً محتوای آنها. خب معلوم است خیلی از ما وقتی یک کتابی را بعد از سال‌ها به دست می‌گیریم و نگاهی بهش می‌اندازیم، فقط محتوای کتاب را به یاد نمی‌آوریم. حال و هوایی که وقت خواندن کتاب داشتیم، اتفاقاتی که همزمان با خواندن کتاب برایشان افتاده بود یا فکر و خیالی که با خواندن کتاب به سرمان زده بود، به یادمان می‌آید مثلاً کلیدر محمود دولت‌آبادی. حالا خیلی‌ها هستند که وقتی به چشمش نگاه می‌کنند، سرشان گیج می‌رود و به خودشان می‌گویند: «کی حال داره بشینه اینو بخونه؟» ولی آدم وقتی جوان‌تر است حوصله بیشتری هم دارد. مثلاً خود من، امکان ندارد جلد اول کلیدر را باز کنم و به یاد آن اضطراب وحشتناکی نیفتم که موقع خواندن کلیدر داشتم. شما که غریبه نیستید، ۱۰، ۱۲ ساله بودم و مادرم اجازه نمی‌داد کلیدر را بخوانم. می‌گفت برایم زود است اما خودش کتاب از دستش نمی‌افتاد. من هم کشیک می‌کشیدم از خانه برود بیرون تا من هم بروم سراغ مارال و گل‌محمد و بینم آخر سر چه کار کردند.

داشتم می‌گفتم فقط محتوای یک کتاب نیست که می‌تواند نوستالژیک باشد، خود کتاب، جسم کتاب هم می‌تواند نوستالژیک باشد. مثلاً چند وقت پیش داشتم یکی از کتاب‌های دست دوم کتابفروشی را توی سیستم رایانه‌ای مغازه ثبت می‌کردم. صفحه اول را که باز کردم تا مشخصات کتاب را بنویسم، چشم خورده به دستخطی کمرنگ که بالای صفحه اول نوشته بود: کلماتی که با مداد نوشته بودند و ممکن بود تا چند وقت دیگر کاملاً محو شوند. نوشته بود: غروب جمعه ۹ آبان ۱۳۶۸، میدان انقلاب با ... و بعد یک اسم را نوشته بود. می‌بینید همه چیزش کامل است. زمان و مکان قید شده و این دامنه خایبرلزاری را برای آدم وسعت می‌بخشد. از اینکه آن آدم در آن لحظه به چه فکر می‌کرده، چه خیالاتی در سرش بوده و وقتی کتاب را خریده با آدم همراهش درساره کتاب چه چیزهایی گفته، سر آدم گیج می‌رود. این کتاب بخشی از تاریخ را در خودش ثبت کرده است؛ تاریخ شخصی یک آدم که گرچه ما چیزی ازش نمی‌دانیم اما این کتاب توانسته یک لحظه از آن تاریخ شخصی را برای همیشه در خودش ثبت کند.

حالا هستند کتابفروشی‌هایی که می‌شود به آنها لفظ نوستالژیک را اطلاق کرد. مثلاً این کتابفروشی نشر باغ در خیابان ولیعصر روبه‌روی باغ فردوس که جان می‌دهد آدم غروب‌ها چهار تا صندلی توی پیاده‌رویش بگذارد و آدم‌ها را دعوت کند چند دقیقه‌ای بنشینند و کتابی را ورق بزنند. هیجان‌انگیز نیست؟ این جوری کلماتی که آدم در آن حالت خوانده است، برای همیشه یادش خواهد ماند. ۱۰ سال بعد هم اگر همان کتاب و همان جملات را بخوانی، تمام خیابان ولیعصر جلوی چشمت ظاهر می‌شود. بوی چارها، صدای جوی آب و ماشین‌هایی که بی‌حوصله برای هم بوق می‌زنند. این یکی از خوش‌ترین خاطره‌هایی است که آدم می‌تواند با یک کتاب داشته باشد.

◄ پایان هفته

درباره رمان آلیس نوشته بودیت هرمان

او نمی‌میرد

بودیت هرمان از مطرح‌ترین و محبوب‌ترین نویسندگان نسل جدید ادبیات آلمان است. آلیس سومین اثر داستانی او پس از مجموعه داستان‌های هیچ جز ارواح و خانه تابستانی بعداً است که در قالب پنج داستان به هم پیوسته و با نثری ملایم و احتنی بی‌سابقه در ادبیات آلمانی به‌موضوع مرگ و تاثیرات آن می‌پردازد و آلیس شخصیت محوری هر پنج داستان است. در این رمان، آلیس را در برش‌های مختلفی از زندگی‌اش می‌بینیم به ویژه در مواجهه با مردهایی که سر اهش قرار می‌گیرند

و یک به یک می‌میرند. کتاب با مرگ میشا شروع می‌شود؛ شعیده‌باز قهاری که گرفتار بیماری سرطان است و در بیمارستانی در شهری دور از خانه و کاشانه بستری است. پسرش، روز روز وعده مرگ او را می‌دهند اما او نمی‌میرد. آلیس به دعوت همسر میشا یعنی مایا نزدشان رفته و او را در این انتظار تلخ همراهی می‌کند. در بخش‌های بعد هم کنراد و ریشارد از دوستان آلیس می‌میرند. کنراد و لوتِه زوجی ۷۰ساله‌اند که آلیس را به خانه‌شان در ایتالیا دعوت کرده‌اند و او به همراه دوستش آنا و معشوق رومانیایی‌اش نژدشان رفته است. کنراد درست قبل از رسیدن آنها دچار تب و عفونت شده و بستری است. او پس از چند روز و در حالی می‌میرد که تا آخرین لحظه امیدوار بود از بیمارستان مرخص شده و بتواند با بقیه به تفریح و شنا برود. ریشارد هم مردی بیپوش و در حال مرگ است و بنا به پیش‌بینی همسرش مارگارت تا سه هفته دیگر خواهد مرد. آلیس همه چیز را برای مراسم خاکسپاری آماده کرده و منتظر شنیدن خبر مرگ اوست. در داستان چهارم آلیس به دنبال دلایل خودکشی عمویش مالتِه در ۴۰ سال قبل است و به همین خاطر میزان فریدریش دوست قدیمی او در برلین است. فریدریش پیر یادداشت‌ها و نامه‌های مالتِه را به آلیس می‌دهد و قدری درباره‌اش صحبت می‌کنند. اما مالتِه مرده و دیگر با این کارها چیزی عوض نمی‌شود. در داستان آخر هم آلیس را پس از مرگ همسرش رایموند می‌بینیم که با دیدن هر یک از وسایل و لباس‌های او در خاطره‌ای شیرین و دست‌نیافتنی فرو می‌رود. اگرچه در جای‌جای این کتاب با موتیف مرگ روبه‌رو هستیم اما تاثیرات آن هم به همان اندازه مورد توجه نویسنده بوده است؛ تاثیراتی مثل عزای آدم‌ها و تنهایی و کسالت‌شان در روزیاری با مرگ. او توانسته به خوبی این مفاهیم را در قالب زبانی موجز و لحنی اندوهگین توام با خون‌سردی و فارغ از هر گونه احساساتی‌گری بیان کند.

بودیت هرمان در سال ۱۹۷۰ در برلین متولد شده و هم‌اکنون ساکن این شهر است. آثار او با استقبال فراوانی روبه‌رو شده و جوایز زیادی کسب کرده و همین طور به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. رمان آلیس را نشر افق در سال گذشته به ترجمه محمود حسینی‌زاد، در ۱۷۶ صفحه و ۲۰۰۰ نسخه منتشر کرده است.

^[1]
^[2]
^[3]
^[4]
^[5]
^[6]
^[7]
^[8]
^[9]